

مقدمه فریدریش انگلس

چاپ اول آلمانی کتاب ۱۸۸۵

نوشته حاضر در زمستان ۴۷-۱۸۴۶، زمانی که مارکس در مورد اصول نحوه بینش تاریخی و اقتصادی با خودش تعیین و تکلیف می کرد، بوجود آمد. کتاب پرودون تحت عنوان «سیستم تضادهای اقتصادی یا فلسفه فقر»- که در آن ایام منتشر شده بود- به مارکس فرصت داد که این اصول را در خلاف جهت نظریات فردی که قرار بود از آن پس، مهمترین نقش را در میان سوسیالیست های معاصر فرانسوی به عهده بگیرد، توسعه دهد. از آن زمان که این دو، در پاریس، غالباً تمام ساعات شب ها را به مباحثات اقتصادی می گذراندند، راه های شان، هر چه بیشتر از هم جدا شده بود. کتاب پرودون ثابت کرد که اکنون دیگر یک اختلاف نظر بر طرف ناشدنی میان آن ها وجود دارد و در آلمان، دیگر اغماض و چشم پوشی امکان پذیر نبود. به این ترتیب مارکس جدانی بهبود ناپذیر خود و پرودون را به وسیله این مقابله، مسجل ساخت.

قضاوت مارکس در باره پرودون در رساله ای که بدنبال این مقدمه خواهد آمد، منعکس شده است. این نوشته به سال ۱۸۶۵ در شماره های ۱۶، ۱۷، ۱۸ روزنامه «سوسیال دمکرات» منتشر شد و این تنها مقاله ای بود که مارکس در آن نشریه نگاشت. کوشش هائی که آقای فون شوایتسر بعمل آورد تا این روزنامه را به مسیر فنودالی و دولتی بکشاند بزودی بر ملاء شد و ما را مجبور کرد که پس از چند هفته رسماً عدم همکاری مان را با آن اعلام داریم.

اتفاقاً کتاب حاضر، در این لحظه واجد چنان اهمیتی برای آلمان شده است که خود مارکس هم هرگز تصور آن را نمی کرد. و چگونه او می توانست بداند که با حمله به

پرودون رودبرتوس کوشای امروزی را که در آن ایام حتا نام او نیز به کوشش آشنا نبود، مورد هدف قرار داده است؟

در این جا فرصت آن نیست که به روابط مارکس و رودبرتوس بپردازیم در این باره مسلماً فرصتی برای من در آینده پیش خواهد آمد. فقط تذکر می دهیم که وقتی رودبرتوس، مارکس را متهم به آن می کند که موجب «متلاشی شدن او شده» و نوشته اش «در باره شناخت» را در کتاب «سرمایه» بدون ذکر مأخذ کامل مورد استفاده قرار داده است»، دست به افترا نئی زده است که فقط در اثر کج خلقی نابغه ناشناس مانده و در رابطه با بی اطلاعی چشم گیر او از موضوعاتی که در خارج از پروس جریان دارند- مخصوصاً ادبیات سوسیالیستی و اقتصادی- قابل توضیح می باشد. مارکس هرگز با این اتهامات نوشته رود برتوس، سر و کاری نداشته است. به طور کلی تنها مطلبی که مارکس در باره رودبرتوس می دانست در رابطه با سه «نامه های اجتماعی» او بود و تازه این آشنائی هم به هیچ وجه قبل از سال ۱۸۵۸ تا ۱۸۵۹ وجود نداشت.

رودبرتوس با دلیل موجه تری ادعا می کند که در این نامه ها (نامه های اجتماعی)، «ارزش تعیین شده پرودون» را قبل از پرودون کشف کرده است و بدیهی است که در این رابطه نیز اشتباهاً به خود ستانی پرداخته و مدعی شده است که اولین کاشف (ارزش تعیین شده)، شخص او بوده است.

بهرحال نقد نوشته ما، شامل او نیز می شود و این موضوع مرا مجبور می سازد که به اثر «اصولی» بی اهمیت او «در باره شناخت کیفیات اقتصاد دولتی ما»- چاپ ۱۸۴۲- به اختصار اشاره کنم، مخصوصاً در رابطه با این موضوع که علاوه بر کمونیزم وایت لیننگ، (باز هم ندانسته) نظریاتی را که پرودون قبلاً مطرح کرده است، عنوان می کند.

او تا حدی که سوسیالیزم مدرن- بدون در نظر گرفتن جهت آن- از اقتصاد سیاسی بورژوازی منشاء می گیرد، تقریباً بدون استثناء از تنوری ارزش ریکاردو، پیروی

می نماید. ریکاردو در سال ۱۸۱۷ در آغاز کتاب «اصول» خود این دو جمله را مطرح می کند که:

۱- ارزش کالا فقط و فقط به وسیله مقدار کاری که برای تولید آن مصرف شده است، تعیین می گردد.

۲- محصول مجموع کار اجتماع میان سه طبقه- مالکین زمین (بهره مالکانه)، سرمایه داران (سود) و کارگران (مزد کار)- تقسیم می گردد.

از سال ۱۸۲۱ به بعد این دو جمله در انگلستان با نتیجه گیری های سوسیالیستی به کار برده می شدند و صلابت و قاطعیت آن ها در بعضی موارد به قدری بود که این اثر- که تقریباً به فراموشی گرانیده و تازه عمدتاً به وسیله مارکس دو باره کشف شده بود- تا زمان انتشار سرمایه، همچنان بی نظیر باقی ماند. در این باره در فرصت دیگری سخن خواهیم گفت. بنابراین اگر رودبرتوس هم بنویسه خود در سال ۱۸۴۲، از جملات بالا، نتیجه گیری های سوسیالیستی نموده است، مسلماً از نظر یک آلمانی، در آن زمان گامی به سوی پیش محسوب می شد ولی حداکثر می توانست فقط برای آلمان به عنوان یک کشف جدید اعتبار داشته باشد. مارکس در پاسخ به پرودون- که او نیز به تصورات واهی مشابهی دچار شده بود- نشان می دهد که تنوری ریکاردو را به اینگونه مورد استفاده قرار دادن تا چه حد جدید بوده است: «هر کس که فقط تا حدودی با رشد اقتصاد سیاسی در انگلستان آشنائی داشته باشد می داند که تقریباً همه سوسیالیست های این کشور در زمان های مختلف به کار بردن مساوات گرایانه (یعنی سوسیالیستی) تنوری ریکاردو را پیشنهاد کرده اند. ما می توانیم برای آقای پرودون بر شماریم.

«اقتصاد سیاسی»، اثر هاپکینس، ۱۸۲۲.

«بررسی اصول مربوط به تقسیم ثروت که بیش از هر چیز موجب هدایت بشر به سوی خوشبختی می گردد» اثر ویلیام تامپسون، ۱۸۲۴.

«اقتصاد علمی، اخلاقی و سیاسی»، اثر ت. ر. ادموندس، ۱۸۲۸. و غیره و غیره و چهار صفحه غیره و غیره دیگر.

ما به گفته یک کمونیست انگلیسی «برای» که در اثر شایان توجه او تحت عنوان «مصائب کارگران و راه علاج آن»، چاپ ۱۸۳۹ لیدز، آمده است اکتفا می کنیم. و نقل قول هائی که در این جا از «برای» آورده شده اند، به تنهایی تا حدود زیادی ادعایی تقدم رودبرتوس را مردود می سازند.

مارکس تا آن هنگام هرگز به قرائت خانه موزه بریتانیا قدم نگذاشته بود و فقط کتب کتابخانه های پاریس و بروکسل و کتاب ها و یادداشت های مرا خوانده بود و تازه ضمن یک مسافرت شش هفته ای او و من در تابستان ۱۸۴۵ به انگلستان بود که با کتاب های قابل دسترسی، در منچستر آشنا شد. در سال های چهل، نوشته های مورد بحث به هیچ وجه مثل امروز غیر قابل دسترسی نبودند و بنابراین اگر رودبرتوس هرگز با آن ها آشنائی پیدا نکرده تقصیر آن صرفاً متوجه کوتاه بینی محلی پروسی خود اوست. او بنیان گذار واقعی سوسیالیسم ویژه پروسی است و اکنون بالاخره به این عنوان شناخته شده است.

به هر جهت رودبرتوس، در پروس محبوب خود نیز نمی بایستی بدون دردسر می ماند. در ۱۸۵۹ جزوه اول کتاب «در باره نقد اقتصاد سیاسی» اثر مارکس، در برلن منتشر شد و در آن ضمن اعتراضاتی که اقتصاديون نسبت به ریکاردو داشتند، اعتراض دوم (به این صورت) مطرح می شود: «اگر ارزش مبادله یک محصول، مساوی زمان کاری که به خاطر آن مصرف شده است، باشد، پس ارزش مبادله یک روز کار، مساوی محصول آن (کار) است و یا این که مزد کار باید مساوی محصول کار باشد. در صورتی که قضیه برعکس است». در این رابطه به یادداشت زیر توجه کنید: «این اعتراض که از جانب اقتصاديون (بورژوائی) به ریکاردو شده بود، از طرف سوسیالیست ها عنوان گردید. با مفروض قرار دادن صحت تتوریک فرمول مزبور گناه تضاد با تتوری، به گردن پراتیک انداخته می شد و جامعه بورژوائی

دعوت می شد که در پراتیک این نتیجه فرضی را از اصل تنوریک آن بگیرد. به این طریق لاقل سوسیالیست های انگلیسی، فرمول ارزش مبادله را بر علیه اقتصاد سیاسی به کار بردند.» در همین یادداشت به «فقر فلسفه» مارکس که در آن ایام هنوز در تمام کتاب فروشی ها قابل دسترس بود، اشاره شده است.

بنابراین رودبرتوس به اندازه کافی فرصت داشت تا خود را متقاعد سازد که آیا کشفیات سال ۱۸۴۲ او، واقعاً تازگی داشته اند یا نه. بجای این کار، او مرتباً به اعلام این کشفیات پرداخته و آن ها را به قدری قیاس ناپذیر می داند که حتا یکبار هم به مغزش خطور نمی کند که مارکس نیز می توانسته است. همانند خود رودبرتوس- نتیجه گیری هایش را مستقیماً از ریکاردو کسب کرده باشد (ولی او معتقد است که) نه، این غیرممکن است! مارکس او را «لگد مال» کرده است. او، یعنی همان کسی که مارکس، هرگونه فرصت را به او داده بود تا یقین حاصل کند که مدت ها پیش از هر دوی آن ها (یعنی مارکس و رودبرتوس) این نتیجه گیری ها- لاقل به همان حالت خاصی که هنوز در مورد رودبرتوس مصداق دارد- قبلاً در انگلستان بیان شده بودند!

ساده ترین کاربرد سوسیالیستی تنوری ریکاردو مطلبی است که در بالا ذکر شد. این موضوع در بسیاری از موارد- و از جمله در مورد خود رودبرتوس- منجر به نظریاتی- در باره منشاء و طبیعت ارزش اضافی شده است که به مراتب از حدود (نظریات) ریکاردو پا فراتر گذاشته اند. صرفنظر از این که او در این رابطه به هیچ وجه چیزی را- که پیش از وی لاقل به همان خوبی بیان نشده باشد- ارائه نمی دهد، همانند پیشینیان خود به این درد مبتلاست که مقولات اقتصادی یعنی کار، سرمایه، ارزش و غیره را- که به صورت ناخالص و کلی از اقتصاديون کسب کرده است- بدون آن که رویت کرده باشد، به صورت وابسته به شکل تجلی شان می پذیرد، بی آن که ظرفیت آن ها را مورد بررسی قرار داده باشد. به این ترتیب برخلاف مارکس که برای اولین بار از این جملات- که از ۶۴ سال پیش تاکنون مرتباً تکرار می شوند- چیزی

ساخته است، او نه تنها راه هرگونه تکامل بعدی را به روی خود مسدود می کند بلکه همانطور که نشان خواهیم داد راه مستقیم به سوی خیال پردازی را به روی خود می کشاید.

کاربرد فوق الذکر تنوری ریکاردو- مبنی بر این که کارگران، تنها تولید کنندگان واقعی، صاحب کل محصولات اجتماعی- یعنی محصولات خودشان- می باشند، مستقیماً به کمونیزم می انجامد ولی این موضوع همانطور که مارکس در بالا به آن اشاره کرده است، بر حسب ظاهر از نظر اقتصادی غلط است زیرا این صرفاً به کار بردن اخلاق در اقتصاد می باشد. طبق قوانین اقتصاد بورژوایی قسمت اعظم محصول، به کارگرانی که آن ها را بوجود آورده اند متعلق نمی باشد. حال اگر بگوئیم: این ظلم است و نباید وجود داشته باشد، در این صورت موضوع بدو مربوط به اقتصاد نمی شود و به این وسیله ما فقط گفته ایم که این حقیقت اقتصادی با احساسات سنتی ما در تضاد است. به این جهت مارکس به هیچ وجه مطالبات کمونیستی خود را بر این اساس قرار نداده بلکه براساس سقوط الزامی شیوه تولید سرمایه داری- که هر روز بیشتر و بیشتر در مقابل دیدگان ما تحقق می پذیرد- بنیان گذاشته است. البته آن چه از حیث ظاهر از نظر اقتصادی غلط است می تواند به همین جهت از نظر تاریخ جهانی صحیح باشد. هر آینه آگاهی عرفی توده، یک واقعیت اقتصادی- مثلاً برده داری یا کار فرونی (بیگاری) را در عصر خود- ناصواب تلقی کند، در این صورت این دلیلی برای آن خواهد بود که تا آن زمان وجود داشته، منسوخ شده است و نشان می دهد که واقعیات اقتصادی دیگری مطرح می باشند که به علت آن ها، (واقعیت قبلی) تحمل ناپذیر و بی اعتبار شده است. بنابراین، در پس نادرستی های ظاهری اقتصادی، می تواند یک محتوی بسیار واقعی اقتصادی نهفته باشد. در این جا فرصت آن نیست که وارد جرنیات، اهمیت و تاریخچه تنوری ارزش اضافه بشویم.

البته به موازات آن می توان از تنوری ارزش ریکاردو، نتیجه گیری های دیگری نیز کرد. و چنین نیز شده است. ارزش کالاها، به وسیله کاری که برای ایجاد آن ها صرف شده است، تعیین می گردد و حالا در این دنیای بد چنین پیش می آید که کالاها گاهی بالاتر و گاهی پایین تر از ارزش شان به فروش می رسند و در واقع نه فقط در نتیجه نوسانات رقابت. نرخ های سود دارای این گرایش می باشند که در مورد همه سرمایه داران در یک سطح متعادل کردند، همانطور که قیمت کالاها این گرایش را دارند که در اثر عرضه و تقاضا، به (سطح) ارزش کار تنزل کنند. البته نرخ سود برحسب مجموع سرمایه داری که در یک رشته صنعتی به کار می رود، محاسبه می شود. حال از آن جا که در دو رشته مختلف تجارت، محصول سالانه می تواند حاوی مقدار کار مساوی و بنابراین نمایانگر ارزش مساوی باشد و از آن جا که مزد کار نیز می تواند در هر دو رشته مساوی بوده ولی سرمایه به کار رفته در یک رشته تجارت دو یا سه برابر رشته دیگر باشد. همانطور که اکثراً نیز چنین می باشد. پس در این جا قانون ارزش ریکاردو. همانطور که خود ریکاردو کشف کرده است. با قانون نرخ سود مساوی، در تضاد در می آید. اگر محصولات در دو رشته تجارتي مطابق ارزش خودشان به فروش برسند، در این صورت نرخ سودها نمی توانند مساوی باشند. ولی چنان چه نرخ سودها مساوی باشند، آن وقت محصولات دو رشته تجارتي می توانند کاملاً به ارزش های مربوطه خود به فروش برسند. بنابراین ما در این جا با یک تضاد مواجه می شویم و با دو قانون اقتصادی متناقض سر و کار پیدا می کنیم. به عقیده ریکاردو «فصل ۴ و ۵» راه حل عملی قضیه، قاعدتاً به نفع نرخ سود و به زبان ارزش، بدست می یابد.

ولی حالا تعیین ارزش براساس نظریات ریکاردو با وجود خواص شومش دارای جنبه ای می باشد که فرد مطیع جامعه، آن را خوب و گرانبها تلقی می کند، چیزی که به صورت قهر مقاومت ناپذیری به حس انصاف و عدالت او نهیب می زند. عدالت و تساوی حقوق، این ها هستند ستون های اصلی که انسان قرون ۱۸ و ۱۹ می خواهد

بنای اجتماعی خود را براساس آن ها و بر روی ویرانه های بی عدالتی، عدم مساوات و امتیازات فئودالی بر پا کند و همانطور که مارکس ثابت کرده است، تعیین ارزش کالا- به وسیله کار و مبادله آزاد محصولات کار میان صاحبان متساوی الحقوق این کالاها- براساس این معیار ارزش، این ها هستند بنیادهای واقعی ای که مجموعه ایدئولوژی سیاسی، قضائی و فلسفی بورژوازی مدرن براساس آن بنا شده است. اگر این معرفت وجود داشته باشد که کار، معیار ارزش کالاهاست، آن وقت می بایستی احساس خوب افراد سر به راه اجتماع نیز در اثر بدی جهانی- که این قانون اساسی عدالت را در واقع اسماً به رسمیت می شناسد ولی عملاً آمادگی آن را دارد که هر لحظه بدون شرم و حیاء آن را کنار بگذارد- جریحه دار گردد. مخصوصاً کار صادقانه خرده بورژواها- اگر چه این کار صرفاً توسط کارآموزان و کارورزان انجام می گیرد- در اثر رقابت تولید بزرگ و ماشین ها، هر روزه بیشتر و بیشتر ارزش خود را از دست می دهد، یعنی تولید کننده کوچک باید در آرزوی جامعه ای باشد که در آن سرانجام روزی مبادله محصولات بر حسب ارزش کارشان، یک حقیقت کامل و استثناء ناپذیر بشود. به عبارت دیگر: او باید آرزوی جامعه ای را داشته باشد که در آن یک قانون واحد در رابطه با تولید کالائی، منحصرأ و بی کم کاست معتبر باشد و شرایطی وجود داشته باشد که این موضوع بتواند تحت آن ها اعتبار داشته باشد، یعنی سایر قوانین کالائی و از این گذشته تولید سرمایه داری به طور کلی از بین رفته باشند.

این که تا چه حد این خیال پردازی، در شیوه تفکر خرده بورژوازی واقعی یا ایده آلی مدرن، رخنه کرده است، به وسیله این واقعیت به اثبات می رسد که این (خیال پردازی) که در ۱۸۳۱ به وسیله جان گرای به طور سیستماتیک تنظیم شده بود، در سال های ۳۰ عملاً در انگلستان مورد آزمایش قرار گرفت و از نظر تتوریک به طور وسیعی گسترش یافت و در ۱۸۴۲ توسط رودبرتوس در آلمان و در ۱۸۴۶ به وسیله پرودون در فرانسه به مثابه تاره ترین حقیقت اعلام شد و در ۱۸۷۱ بار

دیگر توسط رودبرتوس به عنوان راه حل مسایل اجتماعی و در ضمن به عنوان وصیت نامه اجتماعی او، اعلام گردید و باز در سال ۱۸۸۴، در میان گروه کوشنده ای که تحت نام رودبرتوس، سوسیالیست دولتی را مستمسک قرار داده بودند، طرفدارانی پیدا کرد.

انتقاد مارکس از این خیال پردازی- هم بر علیه پرودون و هم بر علیه گرای (نگاه کنید به ضمیمه آخر کتاب) به قدری جامع است که در این جا لازم است فقط به ذکر چند نکته در باره شکل خاص استدلال و طراحی رودبرتوس قناعت شود.

همانطور که گفته شد: رودبرتوس تعاریف سنتی اقتصادی را کاملاً بهمان شکلی که از اقتصادپویان به او منتقل شده بود، پذیرفته و کوچکترین کوششی برای بررسی آن ها به عمل نیاورده است. از نظر او ارزش عبارت است از «اعتبار یک چیز در برابر سایر چیزها بر حسب کمیت و این اعتبار معیار سنجش تلقی می شود.» (رودبرتوس «در باره شناخت موقعیت اقتصادی دولتی ما» چاپ ۱۸۴۲ صفحه ۶۱).

به عبارت ساده تر: این تعریف کاملاً بی سرو ته، در بهترین حالت، این تجسم را برای ما بوجود می آورد که این ارزش به چه صورتی است ولی به هیچ وجه نمی گوید که آن چیست و از آن جا که این تنها چیزیست که رودبرتوس می تواند در مورد ارزش به ما بگوید، بدیهی است که او در جستجوی معیاری برای سنجش ارزش است که در خارج از خود ارزش قرار داشته باشد. و بعد از آن که در ۳۰ صفحه، ارزش مصرف و ارزش مبادله را به نیروی اندیشه آبستره (انتزاعی) آشفته و مخلوط می کند، سرانجام به این نتیجه می رسد که یک معیار سنجش واقعی برای ارزش وجود ندارد و باید به یک معیار سنجش کمی قناعت کرد و فقط کار است که می تواند چنین (معیار سنجشی) را ارائه بدهد، البته فقط در صورتی که محصولات مقدار کار مساوی، همواره در مقابل محصولاتی با همان کمیت کار، مبادله شوند، حال چه این حالت فی نفسه وجود داشته باشد و چه آن که اقدامات مقتضی ای به عمل آمده باشند که آن را تضمین نمایند. و این ها هستند مطالبی که مورد تعیین بی حد و

حصر آقای آدولف واگنر قرار گرفته اند. بنابراین با وجود آن که تمام فصل اول (کتاب رودبرتوس) وقف این مباحثه شده است که چگونه و چرا چیزی جز کار، صرف کالاها نمی شود، معهداً ارزش و کار همچنان بدون هر نوع رابطه منطقی باقی می ماند.

و حالا، باز هم، کار بدون بررسی- بهمان شکلی که برای اقتصاديون مطرح است- عنوان می گردد و تازه به این صورت هم نیست. چون حتا وقتی هم که به تفاوت های شدت کار فقط در دو کلمه اشاره می کند، تازه، کار به طور کلی به عنوان «چیزی که می ارزد» یعنی به عنوان معیار ارزش، مطرح می شود، بدون آن که در نظر گرفته شده باشد که آیا کارتحت شرایط متوسط طبیعی جامعه صرف شده است یا نه.

این که آیا تولید کنندگان برای ساختن محصولات می توانند در یک روز ساخته شوند ده روز مصرف می کنند یا یک روز، این که آیا آن ها بهترین یا بدترین ابزار تولید را به کار می برند، این که آیا آن ها وقت کارشان را برای ساختن اشیاء لازم اجتماعی و به مقدار مورد نیاز جامعه صرف می کنند و این که آیا آن ها اشیاء غیرمطلوب یا مطلوبی را بیشتر یا کمتر از حد احتیاج می سازند- در باره هیچ یک از این ها سخنی به میان نیامده است. کار، کار است و محصول یک کار باید در مقابل محصول کار مساوی آن مبادله شود. رودبرتوس که معمولاً در هر حال- بجا یا نابجا- آماده است که خود را در موضع ملی قرار بدهد و مناسبات فردی تولید کنندگان را از فراز رصدخانه عمومی اجتماعی، مورد نظاره قرار دهد، در این جا محتاطانه از این کار پرهیز می کند و در واقع فقط به این علت، که او از همان ابتدای کتابش مستقیماً رهسپار دیار تخیلی پول کار می شود و در این راه هر نوع تحقیق در مورد خاصیت ارزش آفرین کار، برای او بصورت صخره های عبورناپذیری در می آید. در این جا غریزه او به مراتب قوی تر از نیروی تفکر انتزاعی اوست که در ضمن در رودبرتوس بصورت فقدان شدید ایده های دقیق آشکار می گردد.

و حالا گذار به دیار تخیلی در یک چشم بر هم زدن، صورت می گیرد و «اقدامات مقتضی» ای که مبادله کالاها را بر حسب ارزش کار- به عنوان یک قانون استثناء ناپذیر-تضمین می کنند، هیچ گونه دردمسری برای او بوجود نمی آورند. سایر خیالبافان این جهت فکری- از گرای گرفته تا پرودن- خود را به این زحمت و دردمسرد انداخته اند، تا ضوابط اجتماعی ای را که می بایستی به این منظور تحقق بخشند، تدوین نمایند. آن ها لاقل سعی می کنند که مسأله اقتصادی را به وسیله اقدامات خود صاحبان کالاهای مورد مبادله، از طریق اقتصادی حل کنند: رودبرتوس کار را خیلی ساده تر کرده است و به عنوان یک پروسی خوب از دولت استمداد می طلبد که به کمک قهر دولتی طبق فرماتی دستور رفورم را صادر کند.

خوشبختانه به این ترتیب ارزش «تعیین» می شود ولی حق تقدم مورد ادعای رودبرتوس در مورد این تعیین (ارزش) به هیچ وجه به اثبات نمی رسد. برعکس، گرای و «برای» همانند عده زیاد دیگری این اندیشه را در سر می پروراندند، یعنی مشتاقانه آرزوی اقدامات مقتضی ای را داشتند که به کمک آنها، محصولات تحت هر شرایطی همواره و صرفاً به قیمت کارشان مبادله گردند. و این کار را مدت ها قبل از رودبرتوس و به دفعات زیاد و بیش از حد لزوم تکرار کرده اند.

رودبرتوس معقول است و می گوید: پس از آن که دولت لاقل ارزش بخشی از محصولات را به این نحو تعیین کرد، آن وقت اسکناس منتشر می سازد و به سرمایه داران مساعده می دهد تا بتوانند با آن اجرت کارگران را بپردازند و سپس کارگران به وسیله اسکناس های شاخص ارزش کار- که دریافت کرده اند- محصولات را خریداری می کنند و بدینگونه موجب بازگشت اسکناس به منشاء آن می گردند. حالا این که موضوع به چه خوبی صورت می گیرد، مطلبی است که باید از زبان خود رودبرتوس بشنویم:

«در رابطه با شرط دوم یعنی اقدام مقتضی در باره آن که ارزش گواهی شده در ورقه (اسکناس) واقعاً در دادوستد وجود داشته باشد، جریان به این صورت انجام

می گیرد که فقط فردی که واقعاً محصولی را ارائه داده است، ورقه ای دریافت می کند که در آن مقداری کاری که برای ساختن آن محصول مصرف شده است. دقیقاً ذکر می گردد. کسی که محصول دو روز کار را ارائه می دهد، ورقه ای دریافت می کند که روی آن نوشته شده است: «دور روز» این شرط دوم در اثر نظارت دقیق بر این نظم توسط مأمورین مربوطه الزاماً تحقق خواهد پذیرفت. از آن جا که به موجب فرض ما، ارزش واقعی اجناس همواره با مقدار کاری که به مصرف ساختن آن ها رسیده است منطبق می باشد و این کمیت کار با تقسیم زمانی معمولی سنجیده می شود لذا چنان چه فردی محصولی را که برای ساختن آن دو روز کار مصرف شده باشد، ارائه دهد گواهی نامه ای برای دو روز کار دریافت می کند و به این ترتیب در واقع همان ارزشی را دریافت می کند که ارائه داده است، نه کمتر و نه بیشتر. باز هم چون فقط کسی این گواهی نامه را دریافت می کند که واقعاً محصولی را به جریان دادوستد ارائه داده باشد، لذا بدیهی است که ارزش ذکر شده در ورقه مزبور براساس رفع حواجی جامعه موجود می باشد. حالا اگر در زمینه تقسیم کار نیز بدینگونه عمل کنیم و این نظم را مراعات نمائیم، در این صورت مجموع ارزش موجود باید کاملاً مساوی مجموع ارزش گواهی شده، باشد و از آن جا که این مقدار ارزش گواهی شده، دقیقاً معادل ارزش حواله شده است لذا این نیز باید ضرورتاً با ارزش موجود، برابر باشد به این ترتیب تمام توقعات برآورده شده و حساب ها درست از کار در خواهند آمد». (ص ۱۶۶-۱۶۷)

اگر رودبرتوس تا بحال به این بدشانسی دست به گریبان بوده که با کشفیات تازه اش دیر از راه می رسیده است، لااقل این بار از یک نوع اصالت برخوردار است، زیرا هیچ یک از رقبای او جرأت آن را نداشته اند که اینگونه بچگانه و نابخردانه و صریح- و اگر اجازه داشته باشم بگویم- به این شکل اصیل پومری (اشاره به زادگاه و محل اقامت رودبرتوس است)، جنون خیالبافانه پول کار را ابراز نمایند. از آن جا که در برابر گواهی نامه (کار) شینی ای با ارزش مربوطه ارائه

می شود و هیچ شینی ارزش داری به جز در مقابل ارانه گواهینامه مربوطه تحویل داده نمی شود، لذا مجموع این گواهینامه ها می بایستی همواره مساوی مجموع اشیاء ارزش دار باشد و حساب بدون کوچکترین کم و کاستی درست در می آید و تا آخرین ثانیه کار نیز دقیقاً محاسبه شده و حتا با تجربه ترین مأمور خزانه داری دولت هم نمی تواند، کوچکترین اشتباه محاسباتی را در آن به اثبات برساند. دیگر چه می خواهیم؟

در جامعه سرمایه داری امروزی، هر سرمایه دار به میل و سلیقه خود هر چه، هرگونه و هر قدر که خود او مایل باشد تولید می کند و البته نه در رابطه با کیفیت و نوع اشیاء مورد احتیاج و نه در رابطه با کمیت آن ها او به نیازمندی های جامعه توجهی ندارد. آن چه امروز نمی تواند به اندازه کافی و به سرعت تحویل داده شود ممکن است فردا به مراتب بیش از حد نیاز، عرضه گردد. با وجود این بالاخره به این یا آن صورت، خوب یا بد، نیاز بر طرف می شود و در مجموع سرانجام تولید به روند اشیاء مورد احتیاج می افتد. حل این تضاد چگونه صورت خواهد گرفت؟ به وسیله رقابت. و چگونه رقابت موفق به اینکار می شود؟ خیلی ساده به این ترتیب که کالاهائی را که بر حسب نوع و مقدار برای نیاز موجود جامعه قابل استفاده نمی باشد، به بهائی کمتر از ارزش کار آن ها تنزل می دهد و به وسیله این طریق جنبی به تولید کنندگان می فهماند که آن ها یا اجناس کاملاً غیرقابل استفاده ای تولید کرده اند و یا آن که اجناس قابل استفاده را به مقدار اضافی و غیرقابل استفاده ای تولید نموده اند. از این نکته دو نتیجه گیری می شود:

اول این که عدم انطباق مداوم قیمت کالاها با ارزش کالاها شرط لازمی است که تحت آن و صرفاً در اثر آن ارزش کالاها می تواند بوجود آید. تنها در اثر نوسانات رقابت و نوسانات قیمت کالاهاست که قانون ارزش تولید کالائی جا می افتد و تعیین ارزش کالا به وسیله مدت کار ضروری اجتماعی، تحقق می پذیرد. چنان چه در این رابطه شکل ظاهری ارزش (یعنی) قیمت، قاعدتاً تا حدودی غیر از ارزشی که متجلی

می سازد به نظر می رسد، این، سرنوشت مشترک ارزش و بیشتر مناسبات اجتماعی است. پادشاه نیز در بیشتر موارد کاملاً طور دیگری به نظر می رسد تا رژیم سلطنتی ای که او مظهر آنست. بنابراین در جامعه ای که تولید کنندگانش کالاهای شان را مبادله می کنند، اگر بخواهیم تعیین ارزش را به وسیله مدت کار انجام دهیم- بدین طریق که اجازه ندهیم رقابت با تحت فشار قراردادن قیمت ها، ارزش ها را تعیین کند- یعنی تنها راهی که به وسیله آن، این تعیین ارزش می تواند صورت گیرد، مفهوم کار ما فقط این است که خواسته باشیم ثابت کنیم که لاقبل در این زمینه، بی اعتنائی خیال پردازانه معمولی به قوانین اقتصادی را قبول کرده ایم.

ثانیاً در جامعه ای که تولیدکنندگان آن کالاهای شان را مبادله می کنند، رقابت به وسیله رواج قانون ارزش تولید کالائی، تنها سازمان و نظام تولید اجتماعی ممکنه در این شرایط را بوجود می آورد. تنها در اثر تقلیل یا افزایش ارزش محصولات است که تولیدکنندگان کالا به این نتیجه می رسند که جامعه چه چیز و چه مقدار از آن ها را احتیاج دارد یا ندارد. ولی اتویی ای که رودبرتوس نیز در آن شرکت دارد، می خواهد درست همین عامل تنظیم کننده را از میان بردارد. و وقتی ما سؤال کنیم که آیا تضمینی وجود خواهد داشت که از هر محصول همان مقداری که ضروری است، تولید خواهد شد و نه بیشتر و در حالی که در انبوه چغندر قند خفه می شویم و در دریای عرق سیب زمینی غرق می باشیم آیا به علت کمبود گوشت و غلات از گرسنگی تلف نخواهیم شد و در حالی که میلیون ها دگمه شلوار در دست و پایمان ریخته است آیا به اندازه کافی شلوار برای سترعورت خود خواهیم داشت؟ آن وقت رودبرتوس پیروزمندانه محاسبه معروف خود را به ما نشان خواهد داد که براساس آن برای هر نیم کیلو شکر زائد، برای هر خمره عرق به فروش نرسیده، برای هر دگمه شلواری که قابل دوختن نمی باشد، گواهینامه های درست و حسابی صادر شده است و بعد از آن که «تمام توقعات ارضاء شدند و صحت محاسبات تأیید گردید»، این صورت حساب درست از کار در می آید و هر کس که آن را باور نمی کند می تواند به مأمور

خزانه داری دولت در پومر- که محاسبه را امتحان کرده و صحت آن را تأیید نموده است و تاکنون هرگز صندوقش کسری نیاورده و حرفش کاملاً مورد قبول است- مراجعه کند.

و حالا می پردازیم به ساده لوحی ای که رودبرتوس می خواهد به وسیله آن و به کمک اتویی خود بحران های صنعتی و تجاری را از میان بردارد. به مجرد آن که تولید کالائی به ابعاد جهانی برسد، معادله محاسبات خصوصی تولید کنندگان و بازاری- که برای آن تولید می کنند ولی با نیاز کمی و کیفی آن آشنائی ندارند- در اثر یک رعد و برق در بازار جهانی یعنی یک بحران تجاری بر هم خواهد خورد^۱.

حال اگر مانع آن شوند که رقابت، در اثر ترقی و تنزل قیمت ها، تولیدکنندگان را در جریان وضع بازار جهانی قرار دهد، به معنی آن است که چشمان آن ها را کاملاً بسته باشند اگر تولید کالائی آنطور تنظیم شود که تولیدکنندگان به هیچ وجه نتوانند از وضع بازاری که بخاطر آن تولید می کنند، آگاه شوند، در این صورت درمانی برای بیماری بحران، تجویز شده است که می تواند موجب رشک دکتر ایزن بارت به رودبرتوس گردد.

حالا می فهمیم چرا رودبرتوس، بسادگی، ارزش کالاها را به وسیله «کار» تعیین می کند و حداکثر، درجات مختلفی از شدت کار را قبول می کند. اگر او بررسی می کرد که کار به چه وسیله و چگونه ارزش می آفریند و به این علت نیز تعیین و اندازه گیری می شود، آن وقت به کار ضروری اجتماعی پی می برد، ضروری برای

^۱ - این موضوع لاقبل تا همین اواخر مصداق داشت: از زمانی که انحصار بازار جهانی انگلستان به علت شرکت فرانسه- آلمان و مخصوصاً آمریکا در دادوستد جهانی مرتباً در هم شکسته می شود، به نظر می رسد که شکل جدیدی از معادله جا می افتد. دوره ی شکوفائی عمومی قبل از بحران، هنوز هم فرا نرسیده است در صورتی که اصلاً اتفاق نیفتد، آن وقت رکود مزمن، وضع عادی صنعت مدرن خواهد شد و فقط نوسانات کوچکی وجود خواهد داشت.

هر یک از محصولات، چه در رابطه با محصولات دیگری از همان نوع و چه در رابطه با کل نیازهای اجتماعی. در این صورت برای او این سوال مطرح می شد که انطباق تولید هر یک از تولیدکنندگان با کل نیازهای اجتماعی چگونه تحقق میابد و به این وسیله کلیه خیالبافی های او منتفی می گردید. عملاً او این بار ترجیح داده است که به شیوه انتزاعی متوسل گردد آن هم در موردی که تمام موضوع درست بر سر آن است.

حال سرانجام به نکته ای می پردازیم که رودبرتوس ضمن آن واقعاً چیز تازه ای به ما ارائه می دهد- چیزی که او را از تمام هم مسلکان بی شمارش (که معتقد به) «اقتصاد پایاپای- پول کار» می باشند، متمایز می سازد. همه آن ها به منظور از میان بردن استثمار کار اجرتی توسط سرمایه، خواستار این ضابطه مبادلاتی می شوند که هر تولید کننده باید ارزش کامل کار محصول خود را دریافت کند. این نکته ای است که همه آنها- از گرای گرفته تا پرودون- در آن متفق القولند ولی رودبرتوس می گوید به هیچ وجه (چنین نیست) و کار اجرتی و استثمار از بین نمی رود.

اولاً کارگر در هیچ موقعیت اجتماعی قابل تصویری، نمی تواند ارزش کامل محصولش را دریافت کند یعنی همواره یک سلسله فونکسیون هانی- که از نظر اقتصادی مولد نبوده ولی لازم می باشند- وجود دارند که مخارج آن ها و افراد مربوطه باید از صندوق پس انداز تولید شده، تأمین گردد. این موضوع تا زمانی که تقسیم کار کنونی وجود داشته باشد مطرح است ولی در جامعه ای که تعهد کار مولد عمومی در آن وجود دارد و «امکان پذیر» هم می باشد، این موضوع منتفی می شود. البته ضرورت یک صندوق پس انداز و ذخیره اجتماعی باقی می ماند، به این جهت در واقع در چنین حالتی نیز کارگران یعنی همه (مردم)، صاحب کل محصولات (جامعه) بوده و از تمام (محصولات جامعه) بهره مند خواهند بود و نه آن که هر کس فقط «از محصول کامل کار» خود. بر قرار نگاه داشتن وظائف عملی غیرخلاق اقتصادی به کمک محصول کار، از جانب سایر «خیالبافان- پول کار» نادیده گرفته شده است. البته

آن‌ها به این منظور کارگران را وادار می‌کنند که از طرق متداول دموکراتیک، مالیات هائی برای خود تعیین کنند. و رودبرتوس که از ۱۸۴۲ تمام رفورم‌های اجتماعی در رابطه با دولت پروس آن زمان است، تمام موضوعات را مدیون بوروکراسی ای می‌داند که از بالا، بخشی از محصولات خود کارگران را به عنوان سهم آن‌ها تعیین می‌کند و به عنوان صدقه به آن‌ها می‌پردازد.

ثانیاً، بهره مالکانه و سود نیز باید بدون کم و کاست ادامه یابند زیرا مالکین زمین و سرمایه داران صنعتی نیز برخی فونکسیون‌های اجتماعی مفید و حتا لازمی را انجام می‌دهند. ولو آن‌که از نظر اقتصادی غیرمولد باشند. به عبارت دیگر بهره مالکانه و سود، در حکم مزدیست که دریافت می‌دارند و همانطور که می‌دانیم این موضوع حتا در ۱۸۴۲ هم به هیچ وجه استنباط تازه ای نبود. در واقع در حال حاضر این‌ها (مالکین زمین و سرمایه داران صنعتی) در ازای کار ناچیزی که مضافاً با بی‌کفایتی انجام می‌دهند، اجرت بی‌اندازه زیادی دریافت می‌کنند. اما حالا رودبرتوس لاقلاً برای ۵۰۰ سال آینده طبقه امتیازداری لازم دارد. به بیان دقیق‌تر باید بگوئیم؛ به این ترتیب نرخ ارزش اضافی کنونی بایستی ثابت بماند و نباید ترقی کند. رودبرتوس نرخ این سود اضافی را ۲۰۰ درصد فرض کرده است یعنی این‌که کارگر هرگز نباید برای یک کار ۱۲ ساعته روزانه گواهی‌نامه ای برای ۱۲ ساعت کار بلکه برای ۴ ساعت کار، دریافت کند. و ارزش تولید شده در ۸ ساعت بقیه باید میان مالک و سرمایه دار تقسیم گردد. بنابر این گواهینامه هائی که آقای رودبرتوس برای کار صادر می‌کند، دروغ محض می‌باشند. البته باید یک مالک اشرافی پومری بود (اشاره به رودبرتوس است.) تا بتوان پیش خود مجسم نمود که طبقه کارگر اجازه خواهد داد برای دوازده ساعت کار، فقط چهار ساعت گواهی بگیرد. هر آینه شعبده بازی تولید سرمایه داری را به این زبان ساده لوحانه- که به صورت یک غارت آشکار تجلی می‌کند- بیان کنیم، در این صورت آن را غیرمقدور ساخته ایم و هر گواهینامه ای که به کارگران داده شود در حکم دعوت مستقیم به قیام خواهد بود

که مضمون ماده ۱۱۰ قانون جزای آلمان می شود و باید هرگز پرولتاریای دیگری به جز کارگران روزمزد پومری ندیده باشیم، کارگرانی که هنوز هم واقعاً به حالت نیمه سرواژ در املاک خصوصی- آن جا که چوب و شلاق حکومت می کند، آن جا که همه زنان زیبای روستا متعلق به حرمسرای ارباب عالی جناب می باشند- کار می کنند تا پیش خود مجسم کنیم که می توان این بیشرمی ها را تحویل کارگران داد. لکن اکنون این طور پیش آمده که محافظه کاران ما، بزرگ ترین انقلابیون ما شده اند.

البته اگر طبع کارگران ما به آن اندازه آرام و ملایم است که اجازه می دهند به آن ها قبولانده شود که در مدت دوازده ساعتی که کار دشواری انجام داده اند، فقط ۴ ساعت کار کرده اند در این صورت باید به عنوان پاداش، برای همیشه این تضمین به آن ها داده شود که سهم آن ها از محصول خودشان، از یک سوم کمتر نخواهد بود. عملاً این ترانه ای ست که شیپور بچگانه ای برای آینده می نوازد و ارزش آن را ندارد که حتی یک کلمه هم بخاطر آن تلف کنیم. بنابراین وقتی هم رودبرتوس در «مبادله تخیلی- پول کار» چیز تازه ای هم ارائه می دهد، این چیز نو فقط یک موضوع کودکانه است و به مراتب پائین تر از سطحی قرار دارد که هم مسلکان بی شمارش قبل و بعد از او ارائه داده اند.

بدون شک اثر «در باره شناخت...» رودبرتوس در رابطه با زمان انتشار خود، کتاب معتبری بود. ادامه تنوری ریکاردو توسط او از یک جهت آغاز نوید بخشی بود و اگر چه فقط برای او و آلمان تازگی داشت مع الوصف در مجموع در همان سطح کاربرد پیشگامان برتر انگلیسی او قرار داشت. اما این صرفاً آغازی بود که فقط به وسیله ادامه کار اصولی و انتقادی می توانست به یک موفقیت واقعی در تنوری نایل آید. اما خود او ادامه ی کارش را به این ترتیب قطع کرد که درست از همان شروع امر، کار ریکاردو را در جهت دیگری ادامه داد، جهتی که به او اتوپی منتهی می شد. بدین صورت او اولین شرط هر نوع انتقاد- یعنی بی غرضی را از دست داد و به سوی هدفی که از قبل تعیین شده بود گام برداشت و اقتصاددان مغرضی شد و وقتی شروع

به خیال پردازی کرد، همه امکانات پیشرفت در علم را برای خود از میان برد. او از ۱۸۴۲ تا زمان مرگش در دایره ای دور می زند و اندیشه هائی را که در آثار اولیه اش بیان کرده و یا به آن ها اشاره نموده بود، همواره تکرار می نماید و احساس می کند که دیگران او را طوری غیر از آن چه هست شناخته اند و در مواردی که چیزی برای پیمال کردن وجود ندارد، خود را لگدکوب شده می یابد. و در آخر کار عمداً دیدگانش را فرو می بندد تا نبیند که در واقع چیزی را کشف کرده است که مدت ها قبل کشف شده بود.

ترجمه کتاب در چند جا با چاپ اصلی آن به زبان فرانسه بود تفاوت هائی دارد و این مربوط به تغییراتی است که مارکس در دست نویس اصلی داده است و در چاپ بعدی کتاب به زبان فرانسه مراعات شده اند.

لازم به تذکر نیست که شیوه بیانی که در این اثر به کار رفته است با شیوه بیان «سرمایه» کاملاً یکسان نمی باشد. در این جا هنوز از کار به عنوان کالا و از خرید و فروش کار صحبت می شود در حالی که در سرمایه از اصطلاح نیروی کار استفاده شده است.

این مطالب به عنوان متمم به چاپ جدید کتاب افزوده شده اند:

۱- قسمتی از مقاله مارکس «در باره نقد اقتصاد سیاسی» چاپ ۱۸۵۹ برلن، در مورد اولین «مبادله تخیلی- پول کار» اثر جون گرای.

۲- ترجمه ای از سخنرانی مارکس در بروکسل (۱۸۴۸) در باره تجارت آزاد که متعلق به همان دورانی از تکامل مولف است که «فقر» را نوشته است*.

فردریش انگلس

لندن ۲۳ اکتبر ۱۸۸۴

* (این دو نوشته در کتاب حاضر نیامده اند).